گفت‌وگوی «جوان» با نذیر کازرونی فرزند شهید محمدمهدی کازرونی معاون طرح و عملیات لشکر ۴۱ ثارالله

حاج‌قاسم می‌گفت کازرونی کلید لشکر است

■ صغری خیل‌فرهنگ

عملیات والفجر ۴ در واپسین روزهای آبان ۱۳۶۲ در منطقه پنجوین و با هدف متصل کردن ارتفاعات سورن به سورکوه به اجرا درآمد. عملیاتی که نقطه رهایی مهدی کازرونی معاون طرح و عملیات لشکر ۴۱ ثارالله(ع) و از دوستان و همرزمان سردار حاج‌قاسم سلیمانی بود. شهیدی که حاج‌قاسم در وصفش این‌گونه می‌گوید: «او کلید لشکر بود.» بسیاری از رزمندگان و همرزمانش، شهید محمدمهدی کازرونی را انسانی شجاع و بصیر می‌شناسند. حاج‌مهدی کازرونی در عملیات حصر آبادان مجروح شد و توانست با اسلحه خالی و مجروحیتی که داشت چند عراقی را اسیر کند، روی دوش یکی از آنها سوار شود و به سمت نیروهای خودی حرکت کند. به خاطر تدبیرهای هوشمندانه‌اش در ۲۰ سالگی از فرماندهان سپاه کرمان شد و در ۲۱ سالگی از فرماندهان سپاه کردستان بود. حاج‌مهدی کازرونی در سی‌امین روز از مهر ۶۲ در حالی که همراه تعدادی از همرزمانش برای بررسی و شناسایی منطقه عملیاتی مریوان و طراحی عملیات والفجر ۴ به منطقه رفته بود، بر اثر اصابت خمپاره به شهادت رسید. برگزاری یادواره شهید حاج‌مهدی کازرونی در کرمان در دوازدهم محرم بهانه‌ای شد تا با فرزندش نذیر کازرونی به گفت‌وگو بنشینیم و با گوشه‌هایی از زندگی‌اش آشنا شویم.

■■■

پدرتان از سرداران بزرگ اما کمتر شناخته شده دفاع مقدس است، کمی از ایشان و خانواده‌تان بگویید.

ما اصالتاً اهل کرمان هستیم اما حدود هفت سال داشتم که با خانواده به قم مهاجرت کردیم. پدرم سردار شهید حاج‌محمدمهدی کازرونی اهل کرمان و فرمانده طرح و عملیات لشکر ۴۱ ثارالله بود که در سن ۲۳ سالگی به شهادت رسید. پدر در فروردین ۱۳۳۹ در روستای سعدی متولد شد و در یک خانواده مذهبی و متدین رشد کرد. دوران تحصیلات ابتدایی را در همان روستا سپری کرده و مقارن با شروع انقلاب، فعالیت‌هایش را علیه رژیم پهلوی آغاز کرد. ایشان در راهپیمایی‌های علیه رژیم همیشه کفن‌پوش در صحنه حاضر می‌شد. سال ۱۳۵۹ پدر و مادرم با توجه به نسبت فامیلی و آشنایی قبلی که با یکدیگر داشتند ازدواج کردند. سبک زندگی شهدا همواره باید مورد توجه قرار گیرد و تا حد امکان الگوی مناسبی برای نسل امروز باشد. مادر ملاک انتخاب و ازدواج‌شان با پدرم را اصالت، ایمان و اخلاق ایشان می‌دانست. می‌گفت خرید بسیار کمی داشتیم، شاید همه مراسم و خرید ما با مبلغ ۸هزار تومان انجام شد. مهریه‌شان را هم مهریه حضرت زهرا(س) که مهرالسنه است، قرار دادند. شام شب مراسم عروسی‌شان نان و پنیر و سبزی بود که خانم‌های مهمان در منزل و آقایان مهمان در مسجد بودند و از آنها در مسجد پذیرایی شد.

ماحصل این ازدواج چند فرزند است؟

ثمره سه سال زندگی مشترک مادر و پدرم، سه فرزند پسر به نام‌های بشیر، نذیر و ظهیر بود. من و بشیر دو قلو هستیم و ظهیر فرزند سوم خانواده است. وقتی من و برادرم به دنیا آمدیم هر کسی اسمی را پیشنهاد داد اما بابا گفت: «هر چه قرآن بگوید.» قرآن را که باز کرده بودند، آیه «بشیراً و نذیراً» آمد، اسم من و برادرم را به بشیر و نذیر انتخاب کردند. یک سال بعد هم برادر دیگرم ظهیر به دنیا آمد که نام ایشان را هم که به معنی پشتیبان است از قرآن انتخاب کردند. ایشان معتقد به تعدد فرزند بودند. از همان زمان هم با شعار دو فرزند کافی است مخالف بودند. می‌گفتند: «نسل شیعه باید زیاد باشد.»

مطالعه نامه‌هایی که پدر از جبهه برای مادرم می‌نوشت و مرور خاطرات و صحبت‌های اطرافیان، نشان می‌دهد پدر سفارشاتی در مورد تربیت فرزندان‌شان داشتند. ایشان در نامه‌ها این‌گونه می‌نوشت که: «صبور باشید، حتماً با وضو به بچه‌ها شیر بدهید و مال شبهه‌دار نخورید و قرآن زیاد بخوانید.»

گویا پدرتان از پیشکسوتان سپاه بود؟

بله با توجه به اینکه پدر در دبیرستان نظام مشغول به تحصیل بود و با همه آموزش‌های نظامی آشنا بود همزمان با تشکیل سپاه وارد سپاه شد. دو روز بعد از مراسم جشن ازدواجش هم به جبهه غرب می‌رود و چند روز بعد مادرم به ایشان ملحق می‌شود. پدر در کردستان به عنوان مسئول عملیات مشغول فعالیت بودند. ایشان از ۱۹ سالگی تا زمان شهادت به طور متوالی در جبهه حضور داشتند.

در مدت حضورش جانباز هم شده بود؟

بله یک بار از ناحیه پا و یک بار هم از ناحیه دست و صورت مجروح شده بود. بابا در اکثر عملیات‌ها در جبهه‌های غرب و جنوب شرکت داشتند. از زبان مادر و همرزمان‌شان شنیده‌ایم که می‌گویند پدرتان وقتی در عملیات حصر آبادان مجروح شد، با اسلحه خالی و مجروحیتی که داشت چند عراقی را اسیر کرده و روی دوش یکی از آنها سوار شد و به سمت نیروهای خودی حرکت کرد.

عکس‌های پدر در کنار سردار سلیمانی نشان از رفاقت این دو داشت، چه رابطه‌ای بین این دو سردار جنگ بود؟

پدر و حاج‌قاسم سلیمانی با هم رفاقتی دیرینه داشتند. همشهری بودن و مسئولیت‌هایی که بابا در لشکر ۴۱ ثارالله به عهده داشت، باعث دوستی و همراهی بیشترشان شده بود. از همان آغازین روزهای حضور بابا در جنگ ایشان در کنار سردار سلیمانی بود. به قول سردار سلیمانی، حاج‌مهدی کلید لشکر بود و در جایی دیگر از شجاعت پدر یاد می‌کرد و می‌گفت ذره‌ای ترس در وجود حاج‌مهدی نبود.

یک قطعه عکس در میان تصاویری که از شهید حاج‌مهدی کازرونی بر جای مانده بیش از همه نظر مخاطبان را به خود جلب کرده است. تصویری از پیکر پدر شهیدتان که شما و دو برادر دیگرتان در کنار این پیکر هستید. در مورد این عکس بگویید.

بله تصویری که یک دنیا حرف برای گفتن دارد. من و دو برادر خردسالم در کنار پیکر شهید ایستاده‌ایم. مادرم می‌گفت شما آن‌قدر کوچک بودید که فکر می‌کردید پدرتان خواب است و تلاش می‌کردید ایشان را از خواب بیدار کنید. حتی برادر کوچکم که آن زمان هفت ماه بیشتر نداشت، کیک دهان بابا می‌گذاشت. من و بشیر زمان شهادت پدر یک سال و ۱۰ ماه داشتیم.

> از همان آغازین روزهای حضور بابا در جنگ ایشان در کنار سردار سلیمانی بود. به قول سردار سلیمانی، حاج‌مهدی کلید لشکر بود و در جایی دیگر از شجاعت پدر یاد می‌کرد و می‌گفت ذره‌ای ترس در وجود حاج‌مهدی نبود

از شهادت پدر بگویید. شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

مسئولیت پدر در روند اجرای عملیات والفجر ۴ فرماندهی و طراحی عملیات بود. ایشان و تعدادی از همرزمانش در سی‌امین روز مهر ۱۳۶۲ برای بررسی و شناسایی منطقه عملیاتی به مریوان رفته بودند که بر اثر اصابت خمپاره بابا به شهادت می‌رسد. ترکش گلوله خمپاره به ناحیه کمر ایشان اصابت کرده و کمرشان نصف شده بود. از زمان برخورد خمپاره تا شهادت یکی از دوستانش به نام حاج‌یونس زنگی‌آبادی در کنار ایشان بود و برای‌مان این‌گونه تعریف می‌کرد که وقتی خمپاره به کمر پدرتان اصابت کرد، ایشان متوجه شدت جراحت نبودند. تا ۲۰دقیقه مشغول راز و نیاز با امام زمان (عج) بود و مرتب صدا می‌زد یا حجت ابن الحسن (عج) و به اطراف نگاه می‌کرد و منتظر دیدار کسی بود. ما صدای ضجه و ناله‌ای از ایشان نشنیدیم. انگار خودشان نمی‌دانستند از کمر به شدت آسیب دیده‌اند. همراه با چند نفر از بچه‌ها پیکرشان را داخل پتو گذاشته و در حالی که امعاء و احشاءشان بیرون ریخته بود داخل آمبولانس گذاشتیم.» پیکر بابا در جبهه ماند تا بعد از انجام عملیات والفجر ۴ همراه با پیکر دوستان و همرزمان شهیدش در این عملیات به عقب منتقل و در میان دستان مردم تشییع شد.

عکس‌العمل مادرتان بعد از شنیدن خبر شهادت ایشان چه بود؟

وقتی خبر شهادت پدر را به مادرم داده بودند، ایشان خدا را شکر کرده و گفته بود: «او به خواسته قلبی‌اش رسید.» من و برادرانم سن و سال زیادی نداشتیم اما وقتی متوجه مفهوم شهادت شدیم و مسیری که پدر انتخاب کرده بود را شناختیم، سعی کردیم راه ایشان را ادامه بدهیم. الحمدلله همواره حضور پدر را در زندگی‌مان حس می‌کنیم. حتی فرزندان‌مان حضور پدرمان را در جای جای زندگی‌شان احساس می‌کنند. در این سال‌ها بارها شاهد مددرسانی پدر شهیدمان در زندگی بوده‌ایم.

پدر را چطور انسانی یافتید؟

دانسته‌های‌مان تا حدودی منوط به شنیده‌های‌مان از اطرافیان و خانواده است. می‌دانم که پدرم عاشق اهل بیت (ع) بود و ارادت خاصی به امام زمان (عج) داشت. پدر همیشه بر این باور و اعتقاد بود که «باید مطیع حرف نایب امام زمان(عج) باشیم و صحبت‌های ولی امر مسلمین سرلوحه کار و اعمال‌مان باشد. ولایت‌پذیری، استقامت و پایداری، حسن خلق و شجاعت از ویژگی‌های خاص ایشان بود و معتقد بود کار برای رضای خدا خستگی نمی‌آورد. پدر همیشه نمازش را اول وقت می‌خواند. در این رابطه حتی همرزمانش نقل می‌کنند که چون ایشان مرتب به مقرها سرکشی می‌کردند ما نمی‌توانستیم ببینیم‌شان. تنها جایی که می‌توانستیم پیدای‌شان کنیم در صف نماز جماعت بود.

مصاحبه ما در حالی انجام می‌شود که شما در پیاده‌روی اربعین هستید. مسیری که امروز طی می‌کنید ماحصل امنیتی است که شهدا برای خلقش حماسه‌ها آفریدند. قطعاً در این مسیر یاد شهدا هستید.

بله، واقعاً این آزادی و حضور در پیاده‌روی اربعین را مدیون شهدا هستیم. من تک‌تک قدم‌هایم را به نیابت از شهدا برمی‌دارم و به یاد همه آنها هستم. ان‌شاءالله که این پیاده‌روی جهانی زمینه و مقدمه‌ای برای ظهور امام زمان(عج) باشد. بسیار در عکس‌ها و مستندات جبهه مشاهده کرده‌ایم که رزمندگان آرزوی باز شدن راه کربلا را داشتند تا مردم بتوانند به راحتی به زیارت اباعبدالله الحسین(ع) بروند، مردمی که برای نیل به این هدف الهی از همه دارایی‌شان گذشتند. پدری پسرش را راهی کرد و مادر فرزندانش را و خواهری برادرش را. پدر من و رزمندگانی که به شهادت رسیدند هم آرزوی زیارت ارباب را داشتند اما آنها به اجری عظیم‌تر دست پیدا کردند و آن زیارت خود ارباب بود. امیدواریم همواره قدردان شهدا و مجاهدت ایثارگران باشیم. من از همین جا می‌خواهم خطاب به مسئولان بگویم که امیدوارم خون شهیدان را پایمال نکنند و با اطاعت از اوامر رهبر معظم ادامه‌دهنده راه شهدا باشند.

آثاری از زندگی شهید کازرونی منتشر شده است؟

بله کتاب‌هایی نظیر «ذره‌ای ترس»، «یک مرد یک شهر» و «روزهای سخت نبرد» در مورد ایشان منتشر شده و همچنین کتاب «داستان مصدر» که روایتی است از زندگی پدر برای کودکان و به همت کنگره حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس به چاپ رسیده است.

از شهید حاج‌محمدمهدی کازرونی وصیتنامه‌ای هم بر جای مانده است؟

بله در بخش‌هایی از وصیتنامه‌شان این‌گونه سفارش کرده‌اند که: «پیشبرد تمام کارهای یک سازمان یا یک گروه و یا یک دسته و به هدف رسیدن آن در مرحله اول متضمن امر ولایت است. مسائل امنیتی چون اماناتی نزد شما عزیزان هستند، امانت را حفظ کنید. هدف‌ها یکی است. قدر همدیگر را بدانید. دوستی و اخوت اسلامی را پیشه خود سازید. در مقابل دشمن حتماً سلاح در مقابل سلاح نباید باشد بلکه ایثار و ایمان هم شرط است.»

وادی کتاب

معرفی کتاب «شام برفی»

روایتی از ۴۸ ایرانی گروگان جیش‌الحر

■ مبینا شانلو

«شام برفی» روایت اسارت ۴۸ ایرانی در سوریه است. حادثه‌ای که در گرماگرم ۱۴ مرداد ۹۱ و در مسیر فرودگاه دمشق به هتل فرادیس اتفاق می‌افتد. این اثر را محمد محمودی نورآبادی نوشته و انتشارات ملک اعظم آن را چاپ کرده است. اثری که در اردیبهشت ۹۳ به نمایشگاه کتاب تهران رسید و در آبان همان سال جایزه بهترین کتاب سال خراسان رضوی را دریافت کرد. با هم نگاهی به داشته‌های این کتاب می‌اندازیم.

■■■

ماجرا از فرودگاه دمشق و با احساس ناامنی شروع می‌شود. راوی که محمود الهی است از رفتار سرد و خشن مأموران فرودگاه دلزده و نگران است و این نگرانی ذهن او را آشوب می‌کند. «خودم هم نمی‌دانستم چرا آن همه احساس ناامنی می‌کردم؟ چرا آن قدر از نگاه‌های مرموز و بعضاً سرد و بی‌روح کارکنان فرودگاه دلگیر شده بودم؟» با همین حس و حال سوار اولین اتوبوس می‌شوند. اتوبوسی که زودتر از بقیه راه می‌افتد و باز رفتارهای شیطنت‌بار راننده‌اش همان حس ناامنی را

> کشمکش از تابستان به پاییز و زمستان کشیده می‌شود. اسرا همچنان در انتظار معجزه و فرج هستند. توسل به اهل بیت(ع) کاری است که مطلقاً از آن دست نمی‌کشند. خلوص و تقوا در حدی نمود پیدا می‌کند که در توسل‌ها خیلی زود جواب می‌گیرند

به راوی منتقل می‌کند.

نتیجه این که در یک دور برگردان، اتوبوس شکار تروریست‌های جیش‌الحر می‌شود. تروریست‌های مسلح سوار می‌شوند و هر ۴۸ نفر ایرانی را به گروگان می‌گیرند. منزل اول که نویسنده آن را به خوبی ترسیم کرده است، مدرسه‌ای در حاشیه دمشق در اقلیم تروریست‌هاست. تحقیر کردن‌ها و شکنجه‌ها از همان جا شروع می‌شود. «گوشی‌ها بی‌معطلی جمع شدند و در یک سبد دست به دست شده و نزدیک رکاب کنار یکی از افراد مسلح گذاشته شدند. ساعت و انگشتر و پول و تسبیح‌ها هم باید جمع می‌شدند که جمع شدند. این‌ها را نه به خاطر مسائل امنیتی که برای حال و دل خودشان جمع می‌کردند. پول‌ها را در مقابل چشمان بهت‌زده ما بین یکدیگر رد و بدل کردند و همزمان قاه‌قاه می‌خندیدند.»

از اینجای کار شخصیت یک مترجم نیز به جمع ۴۸ نفر اضافه می‌شود. در واقع راوی و همراهانش متوجه می‌شوند که پای اسارت یک مترجم هم در میان است. مترجمی که افغانی و از شیعیان هرات است. کسی که تلاش دارد به هر قیمت روحیه خود و دیگران را حفظ کند. این تلاش تا آنجا پیش می‌رود که وقتی کارت پاسداری کریم بایرامی آن هم با درجه سرهنگ تمامی، در کیف سامسونتش پیدا می‌شود و باعث شکست روحیه کریم و خوشحالی تروریست‌ها می‌شود، باز هم مترجم است که کمک می‌کند کریم تا حدودی روحیه خودش را بازیابد. تروریست‌ها بر ضابط (نظامی) بودن او اصرار دارند و کریم باید بر زائر بودنش پای بفشارد. وقتی مورد پرسش واقع می‌شود، مترجم است که با زبان فارسی در دهانش می‌گذارد که بگوید شرطه است و نه ضابط و کریم هم خودش را شرطه (افسر راهنمایی و رانندگی) معرفی و دلیل سفر خود را نیز زیارت اعلام می‌کند.

این کشمکش همچنان منزل به منزل بسط داده می‌شود. آنها گاهی با هم و گاهی جدا از هم در ۱۴ منزل نگهداری و شکنجه می‌شوند. مترجم پای ثابت شکنجه‌هاست. او بارها تا پای مرگ شکنجه می‌شود اما لب باز نمی‌کند.

در مواردی بین تروریست‌ها و اسرا بحث‌های عقیدتی شکل می‌گیرد. آنها تلاش دارند اسرا را مجوس و رافضی و نامسلمان معرفی کنند. اسرا بر مسلمان بودن خود اصرار دارند. این خودش کشمکشی دیگر است. گاهی تروریست‌ها به حقانیت طرف مقابل تن می‌دهند اما باز این بازی به همان شکل قبل پیش می‌رود. «ابوحمزه لیوان را برداشت و از آب کلمن پر کرد که بخورد، یک مرتبه صدام از جا پرید و معترض شد به فرمانده که نباید در لیوان نجسی که مجوس‌ها آب خورده‌اند آب بخورد. حمزه خونسرد گفت: این‌ها مجوس و نجس نیستند مگر نمی‌بینی چقدر زیبا قرآن می‌خوانند.»

کشمکش از تابستان به پاییز و زمستان کشیده می‌شود. اسرا همچنان در انتظار معجزه و فرج هستند. توسل به اهل بیت(ع) کاری است که مطلقاً از آن دست نمی‌کشند. خلوص و تقوا در حدی نمود پیدا می‌کند که در توسل‌ها خیلی زود جواب می‌گیرند. وقتی ماه محرم نزدیک می‌شود و همه متوسل می‌شوند به حضرت زهرا(س) که شر ابوسمیر را کوتاه کند تا بتوانند در حدی ولو کم برای امام حسین(ع) عزاداری کنند؛ آنها از صبح به راز و نیاز می‌پردازند، ذکر می‌گیرند و توسل پیدا می‌کنند. در کمتر از چهار ساعت بعد و وقتی سر و کله ماشین غذا پیدا می‌شود، خمپاره‌ای انگار از غیب می‌رسد و سمیر را که کنار ماشین غذا بوده، تکه پاره می‌کند. این اتفاقات اگر یک بار و دو بار می‌افتاد، می‌شد آن را تصادف دانست اما باز اسرا متوسل می‌شوند و باز جواب می‌گیرند. توسل آنها به امام محمد باقر(ع) در شب ولادتش که یلدا هم بوده، جالب است و خواندنی.

«شام برفی» با اینکه خاطره‌محور است، پراز حوادث رمان‌گونه است. نقطه‌های اوج و فرود دارد. تعلیق‌ها گیرا و کَشنده است. خواننده با ورود به کتاب، تا سطر آخر پیش می‌رود. بی‌جهت نیست که این اثر تا به امروز به چاپ هفتم رسیده است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۸۵

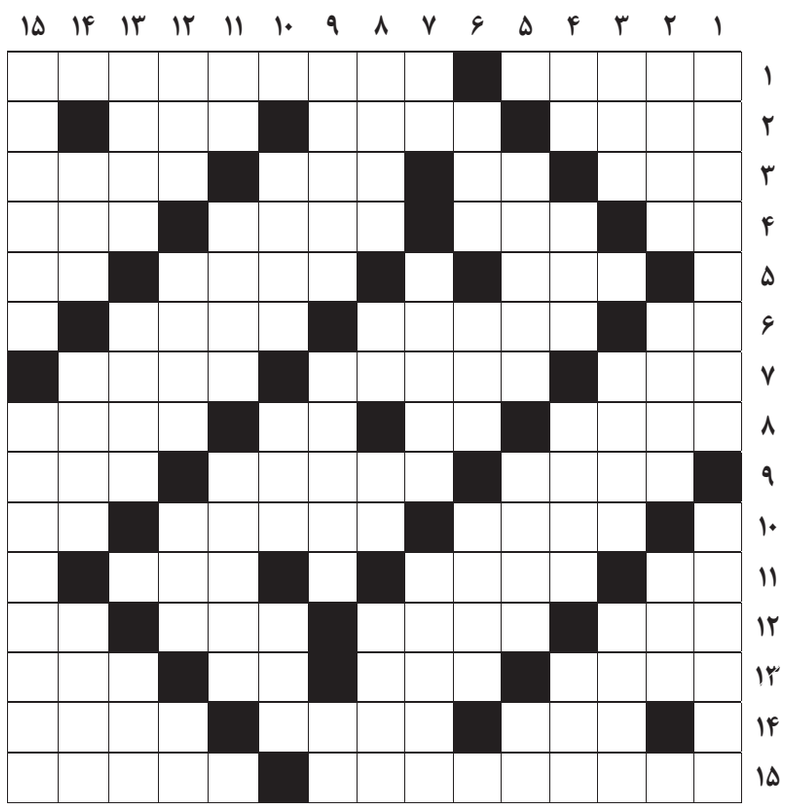

از راست به چپ

■ ۱- هلیم-کشوری در امریکای مرکزی ■ ۲- نماینده-پاییز-کمیته تصمیم‌گیری در فدراسیون‌های ورزشی ■ ۳- زباندار بی زبان-آش-شیر اول زائو-لحاف ■ ۴- شبکه گسترده جهانی-ساختمان بلند-زوزهٔ سگ-گوارا ■ ۵- رسید گمرکی-بدزبان-مساوی ■ ۶- حرف بدون رودربایستی-از نعمت‌های پنهان خدادادی-شهر روی آب ایتالیا ■ ۷- سیم زمین در اصطلاح برقکاران-پاک کردن-چند تا تاجر ■ ۸- باوقار-نفس خسته-تکرار حرفی-سفید ■ ۹- پارهٔ خشت-ژنتیک-سدی در تهران ■ ۱۰- غذای مجردی-سؤال درباره مسائل شرعی-دوستی ■ ۱۱- کتف-اختراع ادیسون-سرد مطبوع ■ ۱۲- زیرانداز خفته-پول کم ارزش-نخستین سلسله ایرانی-صابون خیاطی ■ ۱۳- زانوی در-برابر و مقابل-درون دهان-مرزبان ■ ۱۴- میوه تلفنی-یکای شدت جریان برق-آلیاژ مس و روی ■ ۱۵- آنکه باعث رهایی کسی از غم یا گرفتاری می‌شود-گرز آهنین

از بالا به پایین

■ ۱- تصویر سه‌بعدی-نقیض اتفاق ■ ۲- پدال-سایه‌بان درشکه-روشن‌ضمیر ■ ۳- سال آذری-کوشش بلیغ-شارلاتان ■ ۴- نتی در موسیقی-حرف دوم یونانی-روباه صحرا-وسیله ■ ۵- خدای هندی-تیر آخر-کلمه شگفتی ■ ۶- چلیپا-پاک-التماس ■ ۷- جفت ماده-ساز گران‌قیمت-ماما ■ ۸- نام پسر خورشید در اوستا-تپه و پشته-فرار حیوان-این هم از خدایان هندی است ■ ۹- جریمه جبران گناه-مترسک-یار کارتونی مت ■ ۱۰- پایتخت اکوادور-گریستن بر مرده-سلاح روباه ■ ۱۱- تاقچه بالا-حق ویژه سیاسی و اقتصادی-رودی در استان ایلام ■ ۱۲- طولانی ترین رشته کوه دنیا-دختر مازنی-کشور عجایب-شامه نواز ■ ۱۳- پاپوش سنتی-شهری در سیستان-نوعی پارچه لطیف ■ ۱۴- زمان زودگذر-بادها-مرغ سخنگو ■ ۱۵- نوعی هلو-تعیین وقت محدود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴						۲	۳	
۷				۹	۶			
۵		۳		۲				
						۹	۲	۱
			۵					
۳		۲	۹				۸	
					۴			
	۷				۱			
	۴					۶		۸

جدول کلمات متقاطع
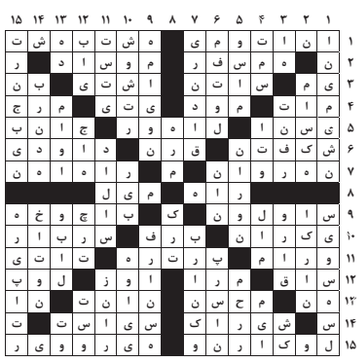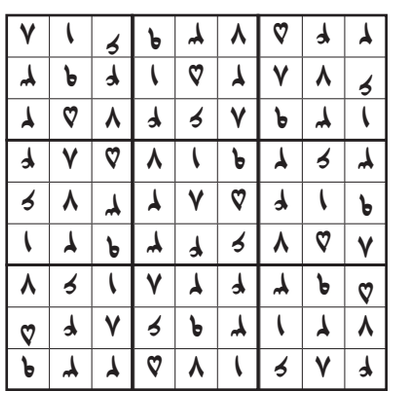
پاسخ جدول شماره ۵۷۸۴